

خانم با کتب کبریه

دکتر کاظم محمدی

www.ketab.ir



- سرشناسه: محمدی وایقانی، کاظم، ۱۳۴۰-
عنوان و نام پدیدآور: آشنایی با مکتب کبرویه / کاظم محمدی
مشخصات نشر: مرج: نجم کبری، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۳۵ ص؛ رقعی
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۵-۴-۰
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه
یادداشت: نمایه
موضوع: کبرویه
موضوع: Kubraviya
موضوع: تصوف -- قرقه‌ها
موضوع: Sufism, Sects of*
موضوع: آداب طریقت
موضوع: Customs of the order*
رده‌بندی کنگره: ۳۱۳۹۷/ن۳ م ۲۹۲/۷۴ BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۸۹۲۴
شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۲۵۸۸۲



نام کتاب : آشنایی با مکتب کبیری

نویسنده : دکتر کاظم محمدی

انتشارات : نجم کبری

لیتوگرافی : ناژو

چاپ و صحافی : ناژو

تیراژ : ۵۰۰

نوبت چاپ : اول، ۱۳۹۸

قیمت : ۳۵۰۰۰ تومان

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۶۱-۴

فهرست مطالب

۷	۱- مقدمه
۳۷	۲- تمهید
۴۰	نور
۴۹	آیه نور
۴۹	هدایت به نور
۵۰	روایت نور
۵۲	مفهوم نور
۵۷	رنگ
۶۵	۳- آشنایی با مکتب کبرویه
۷۴	قرآن گرای

۸۶	رویکرد تأویلی	
۱۱۴	بنیانگذار مکتب کبرویه	
۱۴۱	قرآن، انسان، تأویل	
۱۵۱	خلوت و ذکر	
۱۸۲	ذکر	
۱۹۱	رنگ و نور	
۲۰۶	عالم کبیر، عالم صغیر	
۲۲۶	شاه آسمانی	
۲۳۷	ظلمت و محاضرات	
۲۴۹	لطائف سبعی دینی	
۲۷۰	اجازه نویسر	
۲۷۲	فرمان نخست	
۲۷۴	فرمان دوم	
۲۸۴	شریعت و مسأله‌ی اسقاط تکلیف	
۳۱۱	کتابنامه	۴-
۳۲۳	نمایه	۵-

مقدمه

«اَلَمْ يَجْعَلْ لَّكُمْ نُورًا وَتُورًا وَتُورًا وَتُورًا
فَكَرِهْتُمُوهُ» از تَوْرَم و تاریکی
گفتند سخنی نهان دانایان
دریاب تو اندیشه باین تاریکی
«سَمْعًا»

حکمت و عرفان ایران و اسلام به نور و روشنائی می خواند و
پاکی و درستی را ترویج می کند و به سلم و آشتی، عشق و محبت
و علم و معرفت سوق می دهد؛ از تاریکی و پلیدی و از ظلم و
ظلمت و از دیو و اهریمن بر حذر می دارد.

آنچه که میراث حکیمان و عارفان این کشور کهن است، مبتنی
است بر همین تعلیمات. آثار ایشان همه روشن چون نور خورشید،
و بلند و ارزنده چونان آسمان؛ و درخشان و صاف چون رنگ

طبیعت و آب دریاهایند. و آنکه پاک نژاد است و اصیل و شریف، پای بر جای پای بزرگان می‌نهد تا بزرگی را در زندگی خویش بنیادی نو نهد و بر معرفت و حکمت خو گیرد و امروز را با گذشته‌ی سرفراز و حکیمانه بزرگان دیروز پیوند زند.

فکر و فرهنگ، نهادینه‌ی دیرینه‌ی این مردم است. ادب‌دوستی و عفت‌خواهی نیز در سرشت پاک ایشان است. این است که حرمت گذاشتن به فکر بزرگان، چونان محترم داشتن بزرگان از ادب آداب ویژه‌ی ایرانیان است؛ و امروز ما نیز بر پایه‌ی دیروز که از لحاظ عمر یک، فدای دیگران است استوار شده است.

حکیمان، عارفان، اربابان شاعران و عالمان این دیار، راه پاکی و درستی، دیانت و عقاید، ربانینی و زیباخواهی، نور و روشنائی، ذوق و احساس، تحقیق و تحقیق‌یابی را پیموده و به مریدان و شاگردان خود نیز نسل به نسل می‌آموزانند. نیکو را تعلیم داده‌اند. وارثان راستین آن بزرگان، در زندگی علمی، عقلی و عملی خود همچون ایشان رفتار می‌کنند و به چگونگی ایشان اسباب فخر و مباهات برای ما و آینده‌ی ما هستند.

در این بین، این راقم که از سنت سنیه‌ی عرفانی علما و سلف خود دفاع می‌کند و خود یکی از آنان و از تمهیدکنندگان معنویت و انتشار دهندگان نور و روشنائی و پاکی است، همواره سعی در احیای این میراث جاودانه نموده و از درخشش و نورآفرینی آموزه‌های ایشان گفته و در این عرصه بیش از چهار

دهه بی وقفه تلاش و اجتهاد کرده است. یاد کردی از بزرگان معنوی و عارفان رهیافته به نور و حق، تعهد و تکلیفی است که بر عهده‌ی هر خردمندی در این روزگار است و استناد کردن به آثار بزرگان جهت احیاء و نامدار کردن آن آثار نیز از کارهای پسندیده و نیکی است که تا جاودان باید روشن بماند. که نیکنان را یاد کردن از جمله نیکی‌هاست و خیر و راستی را شیوع دادن نیز خود خیر و راستی و ارزنده و نیکوست.

ذکر نام بزرگان، بیان آموزه‌های نورانی ایشان از سویی سبب رشد و اعتلاء بخشیدن به فرهنگ پخته‌ی این مرز و بوم است، از سویی انتقال فکر و فاسدگ دیرینه و کهن به نسل امروز و فرداست، و از سویی دیگر شاد از سلامتی عقل و خرد کسانی است که به این مهم پرداخته و بی‌پردازند، به قول مولانای بزرگ:

مادح خورشید مدّاح خرد است

که دو چشمم روشن و ناخامد است^۱

از سفارشات ارزنده و بسیار مؤکد در دین و حکمت و اخلاق و عرفان یکی «عدالت» است و یکی هم «امانت». خوشبختانه قرآن و سنت در این دو خصلت بسیار نکات ارزنده‌ای را بیان داشته‌اند، حکیمان و عارفان نیز به قوّت در بیان این دو گوهر تابناک و

درخشان، در آثار خود کوشیده‌اند و همه را به عدالت و امانت توصیه نموده‌اند و این دو را از اصول ارزشی و از بایسته‌های سلوک و معنویت و خردمندی و فرد و فرهنگ معرفی کرده‌اند. بدیهی است که با حذف «عدالت» نه طبیعت و کیهانی برقرار می‌ماند و نه جامعه‌ی انسانی و نه فرهنگ دیرینه و ارزنده.

هرگاه که عدالت نباشد همه چیز به هم می‌ریزد و قوام هستی فرو می‌پاشد، جامعه و فرهنگ نیز همین گونه است، اقتصاد و سیاست هم بر همین قوال است، عدالت اصل اصیل و رکن رکن و قوام هر چیزی است و دستی بی عدالت و جامعه‌ی بی عدالت یعنی، مرگ و نابودی. و عدالت در فرهنگ و خردمندی این است که خوبی‌ها را به نام بانی آن شروع دهند که هم خوبی گسترش یابد و هم آن که به خوبی گرایند است. کسی که فکر و فرهنگی بالنده و صحیح را بنا نهاده و برای این به زحمت زیادی دچار شده است، کار درست آن است که آن فکر را به بازنده‌ی فکر ترویج کنند و هر جا از آن فکر یاد کردند به عدالت بگویند که این فکر از کجا و از چه کسی تولید شده است؛ در غیر این صورت اگر به نوعی فکری را بدون بانی آن ترویج کنند که دیگران گمان کنند این اندیشه‌ی شخص ماست، این ترویج دروغ و خیانت بوده و ظلم به خود و ستم به بانی فکر و دیگران خواهد بود؛ و این است ظلم در فکر و فرهنگ و خروج از خط عدل و داد و امانت. نکته‌ی دیگری که مورد سفارش بزرگان بوده و هست، حفظ

امانت و امانتداری است، باز گرداندن هر چیزی به صاحب یا صاحبان واقعی آن. در این بین باید تأسی کرد به صفت بارز و آشکار پیامبر بزرگ اسلام (ص) که «امین» بود و با نام محمد امین در زمان خود معروف و مشهور بود؛ و یا حتی می توان به فرشته بزرگ عرش الهی حضرت جبرائیل متوجه بود که خداوند برای «امین» می خواند، جبرائیل امین و روح الامین. پیامبران خدا نیز در مواضع با مردم زمان خود و با دعوت ایشان به توحید و اسلام، هر یک خود را در این امر امین می دانستند؛ و این موارد نشان از ارزشمند بودن «امانت» است که در کنار «عدالت» می تواند بسیاری از مسائل فرد و جامعه را به کمال ببرد و سعادت را برای این هر دو ضمانت کند بدین است که عدالت و امانت مرزهای نامحدودی دارد و تنها به اقتصاد خلاصه نمی شود، چه آنچه که در نزد آدمیان است، یا باید توزیع شود و به دیگران برسد و یا آنچه که در نزد ایشان است آنان از ادای خاص است که باید به آنان مسترد گردد، حال می تواند کمال و جلال و جلال باشد، می تواند فکر و فرهنگ و اندیشه باشد، می تواند معنویت و علاقه باشد و یا حتی یک نگاه. و در این بین بزرگترین وسیله خودسازی و بلکه پاکسازی این است که آدمی زیر بار کسی نباشد و زمانی از لحاظ معنوی، پاک و صاف و آزاد می گردد که در عهده ای امانت کسی و یا متعهد به عدالت کسی نباشد، یعنی نه به کسی بدهی داشته باشد و نه از کسی در نزد ما امانت باشد.

وقتی که کسی معلّم و استاد می‌شود و با ممارست و سختی به این مرحله راه پیدا می‌کند، دانشی که در نزد اوست یکی از این دو است، یعنی یا امانت است که باید به صاحبانش پس داده شود، و یا در سمت استادی، بدهی علم به خواهندگان و جویندگان دانش دارد که باید سهم هر یک را چنان که باید بدهد. در غیر این صورت باید در محضر الهی پاسخگو باشد. همین گونه است حال کسی که ریاست و رهبری یک نظام را عهده‌دار می‌گردد، که یا از باب عدالت‌بخشی و عدالت‌گستری به مردم خود مدیون و بدهکار است، یا در کار ریاست و رهبری که امانت مردم است، باید بی‌تخریب امانت آن را به مردم باز پس دهد. و در هر دو حال، یعنی هم در «عدالت» و هم در «امانت»، آنچه که مورد امانت و عدالت است و در میان من و شما قرار گرفته، باید هر دو را عیناً و در کمال سلامتی، به صاحبانش باز پس دهیم. بدیهی است که اگر بخواهیم در این خصوص سخن بگوییم بحث به درازا می‌کشد و از منظور اصلی دور می‌مانیم.

اما آنچه که هست این است که باید در این میان «عدالت» و «امانت» را در همه جا و در همه حال و در همه زمانها پاس داشت؛ و عدالت آن است که از میانه‌روی و استقامت در مسیر مستقیم هدایت الهی دور نشویم و به افراط و تفریط نگراییم و زیاده و کم نکنیم و در جرگه‌ی مطلقین کالا و معنا نباشیم تا «وای» و «ویل» و دوزخ الهی بر ما نیارد و نتازد و از وجود

معنویمان نکاهد و عاقبتمان را به پستی و زشتی نسپارد. و امانت آن است که آنچه را که از هر کسی گرفته‌ایم عیناً بی‌دخل و تصرف و سالم و صحیح به صاحبش باز پس دهیم. در حوزه‌ی فکر و فرهنگ نیز اگر چیزی را از کسی گرفته و یا فرا گرفته‌ایم، چنانچه از متن و بطن سخنان و آثارشان چیزی را وام گرفته‌ایم باید به ایشان و به اصل آثارشان استناد دهیم و مال و یافته‌ی دیگران را به خود و بی‌جهت از آن خود نسازیم که این خلاف عهد دانش و عهد عالمان است و هم خلاف مشی محققان و پژوهشگران سیم آنفسر.

مستند سخن گفتن و سند دادن به اصل سند کاری است پسندیده و پخته که مرضی خدا را اصل عالم است؛ و چنانچه از این سنت حسنه دور باشیم، انتظاری بی‌جا خواهد بود که نامی و یادی از ما در تاریخ باقی بماند، مگر به بدی و بدعای ما. البته این نیز بماند که بسیاری پای در کفش بزرگان کرده و آثاری را عرضه کرده‌اند که اسباب زحمت دیگران گشته است، نه از علم و معرفت چیزی در آن یافت می‌شود و نه هیچ نشانه‌ی ارزش و معرفت به کسی می‌دهد؛ و این را صرفاً جهت «نام» یافتن کرده‌اند، و نمی‌دانند که جویندگان نام اگر از طریق صحیح و درست آن اقدام نکنند اگر هم به نام برسند آن را توأم با پیشوندی خواهند یافت که چندان خیرشان در آن نخواهد بود، «بدنام».

روزی دوست قدیمی و بزرگوارم، استاد بزرگ، جناب دکتر

عبدالحسین زرّین کوب - که یادش همواره به خیر باد! - به این بنده با تحسین و تبسم می گفت: «شما کار خیلی خوب و بزرگی می کنید که در گفتار و نوشتارتان از بزرگان یاد می کنید و مطالبشان را سند می دهید». گویا او خود نیز در این باره دردی عمیق داشت که دیگران مطالب او را بی زحمت تحقیق و بی ذکر نام او و نوشته اش از آن خود کرده و به نام خود، آن را ثبت کرده و نشر داده اند. هر چند که امروزه چون نام او بلند آوازه گشته و از شخصیت های ممتاز و دانشمند شناخته می شود، افراد سعی می کنند که با نام او سند بدهند، ولی آنچه که هست این که برخی در واقع نمی خواهند به نام او سند بدهند، بلکه می خواهند از نام او سند بگیرند و را بر بشوند. به هر روی امروزه به چنین کاری سرقت ادبی گفته می شود و باعث تأسف و حیرت است که در کشوری دیرینه از بابت علم و هنر و فرهنگ و اندیشه، روزگار ما شاهد سارقان بسیاری در این عرصه باشد، آن هم نه از عوام و سادگان، بلکه از خواص و مآعارین و فرهنگ و دانش؛ و در واقع ایشان که چنین می کنند، بی فرهنگانی اند که فرهنگ دیگران را می دزدند و به نام خود ثبت می کنند و میل دارند که «فرهنگی» خطاب شوند و «با فرهنگ» نامیده گردند.

عرصه ی فرهنگ جایگاه محققان ناب است نه مقلدان بی آب. در هر طرفی کتابی افزوده می شود، بی این که نویسنده چیزی از محتوای کتاب را دریافته باشد. کتابی تماماً چسب و قیچی، چند

کتاب مثله و سرهم شده؛ و نامی جدید و نویسنده‌ای جدید، اما نه در بین عوام، بلکه در بین مدعیان و خواص، نه در کوچه و خیابان، که در دانشگاه و مراکز علمی، نه صالح، که طالح، نه به نور رسیده، بلکه همه در تاریکی و ظلمت و ظلم مانده.

وقتی که استادی - البته این لفظ شایسته‌ی هر بی سر و پایی نیست، بی - اُسفانه سالهاست که این واژه به هر کسی اطلاق می‌شود، بی این که شأن و لیاقت آن را داشته باشد - بی زحمت پژوهش و مطالعه، به اتکای تلاش دانشجویان، کتاب و بلکه کتابهایی را به نام خود منتشر می‌کند، نوعی سارق و دزد است. با تعریفی که از عدالت و امانت داریم به خوبی معلوم می‌شود که این کار نه عدالت است و نه امانت، و لذا در این حال «ظلم» و «خیانت» نام می‌گیرد. و در این جامعه اگر بخواهیم نام سیاه این ظالمان و خائنان فرهنگ را سیاه کنیم، به ناچار است بر سیاهی‌ها افزوده‌ایم. و وقتی که کسی کتابی را و یا مضمون آن را بی اذن مولف بر می‌گیرد و در اندک زمانی که نشان از ناپختگی و خاکی است آن را به انتشار می‌رساند نیز نوعی خیانت است و نوعی سیاهی و تباهی؛ و ترویج ناعهدی و بدعه‌دی.

می‌اندیشم که علم باید آدمی را به روشنایی و نور و کمال و سعادت رهنمون بشود. علم باید خردورزی و فرزاندگی را تعلیم بدهد. علم باید راستی و درستی را بیاموزد و عجیب است که در بین کسانی که خائنان فرهنگ و اندیشه‌اند و با پرویی تمام دست

به انواع سرقت فرهنگی می‌زنند چرا کسی این بدیهیات علم را که عدالت و امانت و نیکی و پاکی است از ایشان طلب نمی‌کند. این خطاهای فرهنگی خود از نوع ضد فرهنگ محسوب می‌شود و اگر مردم با آگاهی به این امور بپردازند، در واقع حق خود را مراقبت و صیانت نموده‌اند. در این صورت هر بی‌سوادی نام استاد نمی‌گیرد و هر خامی به عضویت «هیئت علمی» دانشگاه نمی‌آید. وقتی که کسی با بی‌سوادی به چنین جایی بنشیند، هم جسارت به دانش علم و عالم است و هم جسارت و اهانت به دانشجویی است که به دنبال علم می‌گردد؛ و متأسفانه امروزه و در این کشور ذهن فرهنگی با آن بالندگی‌ها و درخشش‌های علمی و معرفتی، امروزه شاهد حضور بی‌سوادانی در دانشگاه به عنوان استاد در «هیئت علمی» و هم‌سوادانی به عنوان «نویسنده» و «مؤلف» در عرصه‌ی فکر و فرهنگ جامعه هستیم.

وقتی که کسی به نام استاد دانشگاه آن هم به رُس عرفان و ادیان مقاله‌ای را در مجله‌ی تخصصی عرفان و ادیان می‌نویسد و از رنگ و نور در عرفان می‌گویند و از متن کتابی «نجم کبری» کاظم محمدی، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰ش، چندین نوبت استفاده می‌کند و به آن سند نمی‌دهد و در منابع خود نیز نامی از آن به میان نمی‌آورد، را چه باید نامید؟ آیا غیر از اقتباس غیر قانونی و یا همان اصطلاح سرقت ادبی؟! و این اسباب حیرت است که کدام دین و کدام عرفان چنین اجازه‌ای می‌دهد که

دست به استفاده از مطالب دیگران بزنند و آن را از آن خود بدانند و سندی هم ندهند؟! دین و عرفان هرگز از عدالت و امانت خارج نشده و به غیر آن نیز دعوت نکرده است، مانده‌ام که چنین افرادی چسان استاد شده‌اند؟ و بی‌تردید تحقیقات دکترای ایشان نیز همین گونه از روی اقتباسهای بی‌سند و جعل مطالب از آثار دیگران صورت پذیرفته است. دین، عرفان، دانشگاه، نشریه‌ی علمی، استادیار و غیره هیچکدام با این شیوه مناسب نیست.

یا استادی نام آشنا که متن کتابی را کاملاً رونویسی کرده و به عنوان تحقیق - قدمی خرد در یک همایش - آموزه‌های مولانا برای انسان معاصر، در دانشگاه تهران - برای دانشجویان و اهل علم می‌خواند و مورد تأیید تشیق حضار قرار می‌گیرد، و یا استادی شهیرتر، از کتابی خاص و کاملاً تخصصی در چندین موقف بهره می‌گیرد، ولی کتاب را مستقیماً سند نمی‌دهد و به جای آن به اسنادی که نویسنده‌ی کتاب قبل از او دیده و مورد بررسی و پژوهش قرار داده، بی‌این که خود نویسنده‌ی اقتباس کننده آن را دیده باشد سند می‌دهد و کتاب، مورد تأیید حسین عالمان و حاکمان نیز قرار می‌گیرد، در این موارد چه باید گفت؟! و از این دست گزارشات بسیار زیادی وجود دارد و این راقم نیز اشخاص بسیاری را می‌شناسد که از نوشته‌های منتشر شده به آسانی و زیبایی تمام، بی‌سند دادن مطالب آن را سرقت می‌کنند و کسی هم به ساحت نارسای ایشان چنین گمانی را هم نمی‌برد.

چنین افرادی را هر چند که نام «عالم» داشته باشند باید «علمای سوء» نامید که فعلشان سوء؛ و تعلیمشان هم سوء است. و نشان از آن دارد که از اخلاق علمی و از علم راستین چنان که باید برخوردار نشده‌اند و عدالت و امانت در کار ایشان رنگ و رویی ندارد. چه، حسادت و کینه و بخل و دروغ و تقلب و دیگر صفات رشت با وجود علم راستین از فرد دور می‌شود و هر گاه کسی متصف به علم بود ولی از این امور دور نبود، یا باید گفت که وی علم راستین را در نیافته و یا باید وی را از علمای بد و سوء دانست. زیرا آنچه‌ی علم راستین صلاح اندیشی و راستی و درستی و پاکی و تواضع و خشوع و عدالت و امانت است و کسی که این امور را نداشته باشد از علم راستین بی‌مایه و بی‌بهره است هر چند که نام استاد و عالم داشته باشد. دشمنان را با خود یدک بکشد.

این علمای سوء که در روایات از بدی ایشان یاد شده کسانی هستند که علمشان ایشان را به سری روشایی و نور و به تقرّب الهی سوق نداده است. علمشان با عمل توأم نیست، می‌دانند ولی درست و رسا و کامل نمی‌دانند و لذا به درستی هم عمل نمی‌کنند و دانش ایشان برایشان باوری را به همراه نمی‌آورد؛ زیرا واقع مقلّدانی هستند که در لباس محقق و عالم ظاهر شده‌اند و عبارات و سخنان عالمان را دزدیده و به خود منسوب داشته‌اند. خودشان به حق نرسیده‌اند ولی نام محقق و به حق رسیده را بر خود گذاشته‌اند، و از آنجا که خود به حق نرسیده‌اند هرگز نمی‌توانند

کسی را به حق راهنمایی کنند، این است که راه به بدی می‌برند و مردم را نیز به سوء و بدی می‌کشانند.

دانش من جوهر آمد نه عرض
این بهایی نیست بهر هر عرض
کان قندم نیستان شکر
هم ز من می‌روید و من می‌خورم
علم تقلیدی و تعلیمی است آن
کز نفورش مستمع دارد فغان
چون پوئانه نه بهر روشنی است
هم بر طالب علم دنیای دنی است
طالب علم است بهر عام و خاص
نی که تا یابد ازین عالم خلاص
همچو موشی هر طرف سرخ کرد
چون که نورش راند از در آنست سرد
چون که سوی دشت و نورش به
هم در آن ظلمات جهدی می‌نمود
گر خدایش پَر دهد، پَر خرد
برهد از موشی و چون مرغان پرد
ور نجوید پَر بماند زیر خاک
ناامید از رستن راه سماک
علم گفتاری که آن بی‌جان بود